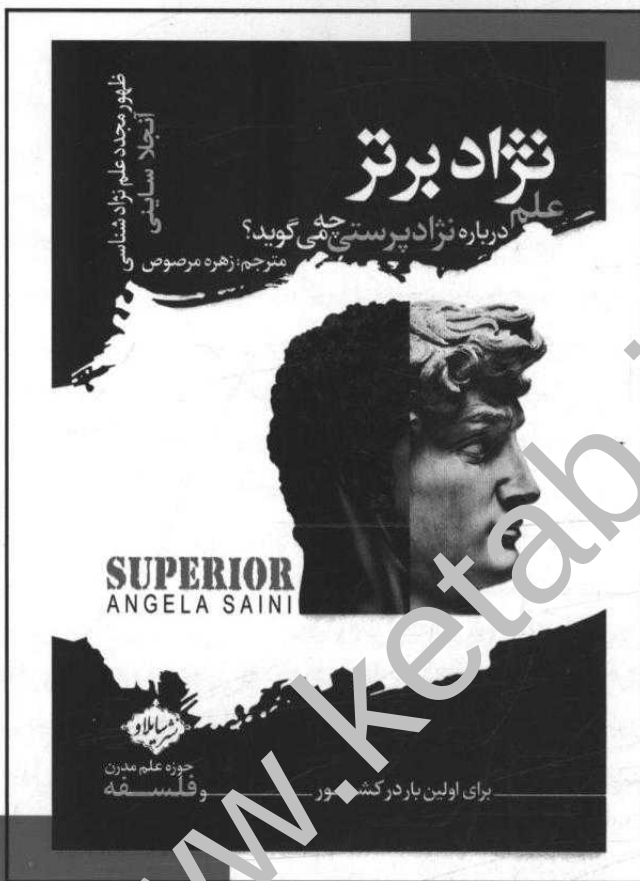




خواننده‌های فرهیخته و دوست‌داشتنی سایلاو، ما برای چاپ هر کتابی در مرحله انتخاب کتاب گرفته تا ترجمه، ویرایش و چاپ، نهایت وسواس و دقت خودمون رو خرج می‌دیم، اما باز هم دوست داریم هر روز بهتر بشیم و در این راه، بهترین معیار برامون شما هستید. لطفاً هرگونه پیشنهاد، نظر و یا انتقادتون درباره کتاب حاضر رو به پست الکترونیک زیر ارسال کنید. اگر کتاب رو خوندید می‌تونید دیدگاهتون رو با بقیه به اشتراک بگذارید یا حتی تجربه‌تون رو در قالب عکس، تصویر، مقاله، نقد و بررسی، تجربه مطالعه و... برای ما بفرستید. ما مقالات برگزیده رو به اسم خودتون در وبسایت سایلاو منتشر می‌کنیم.

✉ saylavbooks@gmail.com

فیفا:

ساینی، آنجلا، ۱۹۸۰-م. Saini, Angela

نژاد برتر: علم درباره نژادپرستی چه می‌گوید؟ ظهور مجدد علم نژادشناسی/آنجلا ساینی؛ مترجم زهره مرصوص.
فروست: سری کتاب‌های حوزه علم مدرن و فلسفه.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۲۴-۰۶-۴

مشخصات نشر: تهران سایلاو، ۱۳۹۹

یادداشت: عنوان اصلی: Superior: the return of race science, ۲۰۱۹

عنوان دیگر: علم درباره نژادپرستی چه می‌گوید؟ ظهور مجدد علم نژادشناسی.

موضوع: نژاد -- تحقیق -- انسان -- اصلاح نژاد

موضوع: Race -- Research - Eugenics

شناسه افزوده: Marsos, Zohre شناسه افزوده: مرصوص، زهره، ۱۳۶۰-، مترجم

رده بندی کنگر: T۱۵۰۶ رده بندی دیویی: ۳۰۵/۸۰۰۷۲۳ شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۳۷۱۷۵

شناسنامه:

عنوان: نژاد برتر

عنوان فرعی: علم درباره نژادپرستی چه می‌گوید؟ ظهور مجدد علم نژادشناسی

نویسنده: آنجلا ساینی

مترجم: زهره مرصوص ویراستار: تحریریه انتشارات سایلاو

انتشارات: سایلاو / نوبت چاپ: اول ۱۳۹۹/تیراژ: ۱۱۰۰ جلد

طراح جلد و یونیفرم: مهرآفرین عشیری صفحه آرا: سید مهدی حسینی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۲۴-۰۶-۴

چاپ و صحافی: ترانه

نشانی: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، نبش لبافی نژاد غربی، پلاک ۲۱۱

ساختمان مهرگان- واحد ۳ تلفن: ۰۲۱-۶۶۱۲۸۶۴۱

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر برای انتشارات سایلاو محفوظ است.



۱۱.....	سخن ناشر
۱۳.....	مقدمه
	فصل اول
۲۳.....	عمر زمان
	فصل دوم
۶۳.....	دنیای کوچکی است
	فصل سوم
۸۵.....	دکان علمی
	فصل چهارم
۱۰۹.....	درون محافل همفکران
	فصل پنجم
۱۳۹.....	واقع‌گرایان نژادی
	فصل ششم
۱۶۵.....	تنوع زیستی انسان
	فصل هفتم
۲۰۱.....	ریشه‌ها
	فصل هشتم
۲۲۷.....	روایت‌های خاستگاه
	فصل نهم
۲۵۷.....	کاست

فصل دهم

۲۹۱..... پوچ پنداران

فصل یازدهم

۳۱۳..... قرص سیاه

۳۴۷..... سخن پایانی

۳۵۱..... منابع

www.ketab.ir

سخن ناشر

شاید بررسی مفهوم نژاد از دیدگاه علم و تلاش برای مقابله با نژادپرستی با تکیه بر داده‌های علمی در وهله اول چندان سودمند به نظر نرسد؛ چرا که نژادپرستی در هیچ برهه‌ای از تاریخ، توجیه خود را مرهون داده‌های علمی نبوده است و صرفاً در نگاه‌های تاریخی، علم را دستاویز خود قرار داده است. نژادپرستان، باور به برتری نژاد خود را مقدم بر هر نوع تجربه‌ای می‌دانند و اگر هم هرازگاهی نقل قولی ناقص از گزارش‌های علمی می‌کنند، صرفاً از سرسوگیری تأییدی است و نه چیز دیگر.

آن‌طور که پیداست، علمی‌رنگ نگاه علم مدرن به مفهوم نژاد، باور به برتری نژادی هم‌چنان ادامه خواهد داشت. متأسفانه هر دو قشر آلوده به نژادپرستی، هم‌چنان مقاوم به داده‌های علمی به نظر می‌رسند. قشر نخست روشنفکران و سیاستمدارانی هستند که برای اعمال سیاست‌های پوپولیستی خود و در جهت تأمین منافع ملت‌ها و دولت‌ها نیاز مبرمی به نژادنگه داشتن حس نژادپرستی در مردم خود دارند و قشر دیگر هم، متشکل از مردم نادانی است که صرف‌نظر از حقیقت با آغوش باز از باور به برتری نژادی خود استقبال می‌کنند. چه سعادت‌ی بالاتر از این که برحسب تصادف در کشوری به دنیا آید، باشی که سرآمد تمدن و هنر باشد و باز هم از سربخت و اقبال، وارث خون پاک برمانروان و نژادگانی باشی که تمثیل‌گر این نژاد پاک هستند. به این ترتیب اعتقاد به برتری نژادی، مستلزم نفی برابری نخواهد بود و گناه این خودبرتربینی به گردن جبرگرایی بیولوژیکی خواهد بود.

هر چه قدر هم بخواهیم وقایعی مثل هولوکاست و نسل‌کشی‌های رخ داده شده در تاریخ را به عنوان سمبل‌های ننگین نژادپرستی در نظر بگیریم، باز هم ناگزیر به پذیرش این واقعیت خواهیم بود سرآغاز همه این فجایع، باور به برتری یک نژاد و

پست‌تر دانستن نژادهای دیگر بوده است.

البته نژادپرستی هنوز در اکثر نقاط دنیا جریان دارد. برای کشورهای مثل ایالات متحده، نژادپرستی در همین امروز جریان دارد و در کشورهای جهان سوم، که امروز، روزگار خوشی ندارند، باور به برتری نژادی به گذشته‌های دور پیوند می‌یابد. آن‌ها موشکافانه گذشته و روایت‌های تاریخی را کنکاش می‌کنند تا سرنخ‌هایی از همان نژاد برتر را بیابند.

با خواندن این کتاب، به درستی درخواهید یافت که نژاد نه یک مفهوم علمی بلکه، بیشتر یک ایدئولوژی است. آنجلا ساینی در نژاد برتر نشان می‌دهد، تفاوت بین ملت‌ها از نژاد برتر یا پست‌تر آن‌ها، بلکه از فرهنگ و جامعه آن‌ها نشأت می‌گیرد و نه از زاینده تفاوت‌های اندوخته شده اجتماعی است. در طول کتاب، فرعیه‌های علمی مطرح شده در باب نژادشناسی به دقت بررسی می‌شوند و نشان داده می‌شود که در اصل، هیچ تفاوت بیولوژیکی قابل توجهی بین ملت‌های مختلف وجود ندارد. علم اگر وجود نژادهای مختلف را نفی نکند، لااقل هیچ داده قابل تأمل دال بر برتری نژادی ارائه نمی‌دهد.

خوشحالم که این کتاب تحسین برانگیز در اولین سال تولد سایلاو منتشر شد. اگرچه شاید انتشار این دست از کتاب‌ها از ترس بی‌از بین بردن این پدیده تا حدودی غریزی خودبرترپندارانه برخوردار نباشد، اما می‌تواند تفکر فرد فرد آحاد یک جامعه را به سمت و سویی صحیح‌تر رهسپار کند. با این ترتیب خواهیم فهمید که موقعیت کنونی ژاپن، مرهون فرهنگ سخت‌گویی و کار و تلاش آن‌ها بوده است و جمعیت فراوان گرسنگان آفریقا هم ارتباطی به نژاد آن‌ها ندارد، بلکه عدم برنامه‌ریزی صحیح، سیاست‌گذاری‌های غلط، حاکمان نالایق و مقاومت در برابر تغییر فرهنگ غلط باستانی عامل این فلاکت بوده است. با برداشته شدن مرزهای بین انسان‌ها، انسانیت نیز فرصت بیشتری برای شکوفایی خواهد داشت.

رامین کریمی ثالث

مقدمه

موزه بریتانیا جایی است که آن‌ها را می‌بینید؛ استخوان‌های انسان آفریقایی را.
- قطعه صبحانه انگلیسی، از گروه موسیقی فان-دا-منتال

در میان مردگان ایستاده‌ام و از خودم می‌پرسم، من چه هستم. جایی که آمده‌ام،
موزه بریتانیا است. تمام عمرم در لندن زندگی کرده‌ام و طی چند دهه بارها به
تک‌تک گالری‌های آن رفته‌ام. شوهرم برای اولین قرار عاشقانه من را به اینجا
آورد، و چند سال بعد، اینجا این موزه‌ای بود که پسر کوچکم را آوردم. آنچه من
را به اینجا برمی‌گرداند، برخی بعد از زیاد یافته‌هایی است که انگار هر بار کهن‌تر
و ارزشمندتر از قبل هستند. عظمت آن منکبم می‌کند. اما یاد گرفته‌ام که اگر
دقیق نگاه کنید رازهایی خواهید یافت.

وقتی برای اولین بار وارد این موزه می‌شوید، امکان ندارد متوجه جزئیات ظریف آن
شوید، چون بازدیدکنندگانی که سعی دارند به عجله نگاه‌های سرسری به تک‌تک
گنجینه‌های اصلی بیندازند، سد راهتان می‌شوند. در میان میل جمعیت رانده
می‌شوید، همچون یک ماهی در میان گله ماهی‌ها. این میراث رفاه روی یک
موضوع، یا حتی چند موضوع تمرکز ندارد، بلکه همه چیز را یکجا با هم دارد.
این همه اقلام ارزشمند در کنار هم روایت آشکاری برای گفتن دارند. روایتی که
برای یادآوری جایگاه بریتانیا در دنیا با مهارت طراحی شده است.

سِر هانس اسلون^۱ پزشک، کلکسیون اصلی را وقف کرده که در سال ۱۷۵۳ به موزه
بریتانیا تبدیل شد. این مجموعه به مرور زمان، بازه‌ای کامل از فرهنگ انسانی در

1. Sir Hans Sloan

بعد زمان و فضا را در خود جای داد. امپراطوری بریتانیا روبه گسترش بود و در این موزه است که می بینید چگونه بنیانگذاران این امپراطوری جایگاه خود را در تاریخ مجسم کرده اند. بریتانیا خود را وارث تمدن های بزرگ مصر، یونان، خاورمیانه و روم نامید. فقط کافی است نگاهی به ستون عظیم درب ورودی بیندازید، که در سال ۱۸۵۲ ساخته شده و تقلیدی از معماری یونان باستان است. سبک نئوکلاسیکی که به این گوشه از مرکز لندن نسبت می دهیم، مرهون این باور است که بریتانیایی ها خود را تداوم فکری و فرهنگی یونانیان و رومیان بزرگ می دانند. همین سبک معماری در ساختمان کنگره آمریکا در واشنگتن نیز به ما می گوید که بنیانگذاران است آمریکا هم خودشان را به همین چشم می دیدند.

بریتانیا، این کشور جزای کوچک، زمانی چنان قدرتمند بود که توانست تمام این گنجینه ها، این هشت میلیون شیء ارزشمند را از گوشه و کنار جهان گردآوری و به اینجا منتقل کند. ساکنین راپانوئی^۱ برای تسخیر روح یکی از نیاکانشان تندیس غول پیکر موای را ساخته اند و آرتکها^۲ مجسمه مار دوسرآبی نفیس را به عنوان نماد قدرت حجابی کرده اند. اما حالا همه این شاهکارها در موزه بریتانیا جای گرفته اند. هیچ کدام از آن ها به اندازه خود موزه مهم نیستند.

این موزه، شهادتی بر بی پروایی قدرت و مکنات است. تاریخ جهان از چشمان یک بریتانیایی، ساده و سراسر مستقیم از فرهنگ های مجاور در شمال آفریقا و خاورمیانه تا جرب و جرب اروپا. فقط کافی است از کنار مجسمه های مرمرینی بگذرید که از معبد پانتئون در آتن آمده و حتی تکه تکه شده اند، یا از کنار مجسمه خدایان یونانی و رومی که پیکرشان ایده آل کمال جسمانی بشر محسوب می شود، تا شاهد این روایت باشید. در سال

۱. جزیره ایستریا به زبان محلی راپانوئی، جزیره ای واقع در اقیانوس آرام و متعلق به کشور شیلی است. م.

۲. یک تمدن سرخ پوستی در کشور مکزیک. م.



۱۷۹۸ که ناپلئون مصر را فتح کرد و یکی از مهندسان ارتش فرانسه سنگ رشید^۱ را یافت، مورخان توانستند برای اولین بار خط هیروگلیف مصری را ترجمه کنند و پس از آن کشور فرانسه بر آن ادعای مالکیت کرد. این سنگ هنوز هم یکی از مهم‌ترین اشیاء تاریخی جهان محسوب شده و جواهر روزگار باستان است. هرچند، چند سال بعد از کشف این سنگ، ارتش بریتانیا آن را تصاحب کرده و به انگلستان منتقل کرد، که از آن زمان تاکنون همین‌جا مانده است. هنوز هم در گوشه این سنگ نوشته‌ی «ضبط در مصر توسط ارتش بریتانیا» را می‌بینید. همان‌طور که راگنر هیک مورخ می‌نویسد: «بزرگی و تعداد فراوان کلکسیون‌های موزه بریتانیا، قدرت و سیطره ارتش بریتانیا و نظام امپراطوری آن است.» اگر با تاریخ این موزه آشنا شویم، کم‌کم این موزه را گواهی برنبرد برای کسب استیلا و مالکیت ریشه‌های سمیق، سود تمدن خواهید دید.

کمی بعد از آنکه اسلون کلکسیون خود را وقف این موزه کرد، دانشمندان سفیدپوست اروپایی نیز تعریف دیدگاه‌شان در باره نژاد را آغاز کردند. در سال ۱۷۹۵، یک پزشک آلمانی به نام یوهان فردریش بلومباخ^۲، در چاپ سوم کتاب در باب تنوع طبیعی گونه بشری، پنج گونه بشری را توصیف کرد: قفقازی، مغولی، اتیوپیایی، آمریکایی و مالایی. به بیان دقیق‌تر، «قفقازی» اشاره به مردمانی دارد که در منطقه کوهستانی قفقاز بین دریای سیاه تا غرب و دریای خزر تا شرق زندگی می‌کنند، اما تحت این تعریف گسترده بلومباخ همه مردمان از اروپا تا هند و شمال آفریقا در آن جای می‌گیرند. این طبقه‌بندی نژادی پیامدهای ماندگاری بر جا گذاشت. امروز ما از واژه «قفقازی» به عنوان یک واژه مؤدبانه برای توصیف سفیدپوست‌ها استفاده می‌کنیم.

۱. سنگ‌نبشته‌ای از دوران مصر باستان. م.

2. Johann Friedrich Blumenbach

اما این واژه امروزه چه معنایی دارد؟ مورد مصطفی هفنی^۱ را در نظر بگیرید که خود را کاملاً و صراحتاً سیاه‌پوست می‌داند. اما مقامات ایالات متحده اصرار دارند که او سفیدپوست است. او به پوستش اشاره می‌کند، که تیره‌تر از پوست آمریکایی‌هایی است که خود را سیاه‌پوست می‌دانند. به موهایش اشاره می‌کند که سیاه و مجعدتر از موی دیگر آمریکایی‌های سیاه‌پوست است. از نظر یک فر معمولی، او یک مرد سیاه‌پوست است. اما بنا به قوانینی که دولت ایالات متحده در سال ۱۹۹۷ در اداره مدیریت و استانداردهای بودجه برای نژاد و قومیت تصویب کرد، افرادی که دارای اصلیت اروپایی، خاورمیانه و شمال آفریقا هستند به‌صورت خود، خود در مقوله سفیدپوست جای می‌گیرند. از زمانی که هفنی از مصر به ایالات متحده آمد، رسماً یک سفیدپوست محسوب می‌شود. او در سال ۱۹۹۷، زمانی که چهل و شش ساله بود، برای تغییر دسته نژادی رسمی خود از سفیدپوست به سیاه‌پوست علیه دولت ایالات متحده اقامه دعوی کرد. مشکل او هنوز حل نشده است.

شاید فکر کنید مورد هفنی یک استثناست، اما به هر جهت، وقتی پای تعریف نژاد در میان باشد، اغلب ما به جایی نمی‌رسیم. واقعاً، انگشت گذاشتن روی آنچه ما هستیم، این معیار دشوار هویتی، چنین پست‌عمیق که در پوست و موی ما در هم تنیده، خصیصه‌ای که هیچ‌کس نمی‌تواند تغییر دهد، کار دشواری است. والدین من اهل کشور هند هستند و این یعنی من هم از آنها هستم. من را هندی، آسیایی، یا صرفاً «تیره‌پوست» می‌دانند. زمانی که در دهه ۹۰، در جنوب شرقی لندن بزرگ می‌شدم، هم‌سن‌وسال‌هایی که سفید نبودند به لحاظ سیاسی سیاه‌پوست تلقی می‌شدند. اتحادیه ملی روزنامه‌نگارها هنوز هم من را یک «عضو سیاه‌پوست» می‌داند. اما بنا به تعریف بلومباخ، با نیاکانی که از شمال هند دارم، یک هندواروپایی محسوب می‌شوم.

درست مثل مصطفی هفنی، من هم بسته به تعریف شما سیاه‌پوست، سفیدپوست یا با بقیه رنگ‌ها توصیف می‌شوم. نژاد من، که شاید برای کسی کاملاً بدیهی به نظر برسد، برای شخصی دیگر متفاوت است. دلیل آن هم این است که قرن‌ها قبل، مردم درست مثل خانه‌های روی صفحه شطرنج، دورتادور جمعیت و قلمرو خود مرز کشیدند. این مرزها می‌توانستند هر کجا باشند، اما حالا برای جاشدن درون این مرزها یا بیرون آمدن از آن‌ها دست به گریبان مانده‌ایم.

است آخر، آنچه اهمیت دارد ضرورتاً این نیست که این مرزها کجا کشیده شده‌اند، بلکه این است که چه معنایی دارند. سیاه‌پوست یا سفیدپوست بودن یا هر چیز دیگری چه معنایی دارد و چرا برایمان مهم است؟

زمانی که از این پرسش‌ها استفاده می‌شد، معنای آن‌ها مشخص بود. قدرت سلسله‌مراتبی، مرزهای اروپایی را در صدر نشانده بود. آن‌ها خودشان را فاتحان ذاتی می‌دانستند، وارثان بی‌چون‌وچرای تمدن‌های کهن بزرگ. امروزه، هنوز هم هستند کسانی که به دنیا نگاه کرده و تصور می‌کنند نابرابری‌ها و ناهماهنگی‌هایی که می‌بینیم طبیعی‌اند، که اروپاییان سفیدپوست از یک برتری ذاتی برخوردارند که به آن‌ها اجازه می‌دهد عناوین پست‌تر را بگیرند و برای همیشه در دست داشته باشند. آن‌ها تصور می‌کنند فقط اروپا می‌توانسته مهد علم مدرن باشد، یا این‌که فقط اروپاییان می‌توانستند آمریکا را فتح کنند. آن‌ها خیال می‌کنند همان‌طور که نیکلاس سارکوزی، رئیس‌جمهور فرانسه در سال ۲۰۰۷ گفت: «تراژدی آفریقا در این است که این قاره هرگز نتوانست تمام پتانسیل خود را آزاد مسیر تاریخ شود... در آنجا جایی برای تلاش انسان یا پیشرفت اندیشه وجود ندارد.» یا پزیدنت ترامپ که در یکی از جلسات کاخ سفید با نمایندگان مجلس در سال ۲۰۰۸ بارها گفت که هائیتی، السالوادور و بخش‌های از آمریکا «کشورهای زباله‌دانی» هستند.